



فمینیسم ادبی در غرب

تحقیق و ترجمه:
کامران پارسی نژاد

موضوع داده است.

به همین دلیل، تحلیلگران فمینیسم پیوسته، این سؤال را در رویارویی با گروه‌های متعدد فمینیستی مطرح می‌کنند. که «آیا فمینیسم از نظر شما، به معنای برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان و مردان است؟»

آنان به این مسئله اعتراف می‌کنند که تبیین عقاید و دیدگاه‌های متنوع فمینیستی و تطبیق آنها، کاری بس صعب و مشکل است. این، در حالی است که در غالب کشورهای اروپایی، به زنان از جنبه جنسیتی و احساسی نگاه می‌شود. در این راستا، گروه‌هایی که بر اصول منطقی متکی هستند، به مقابله شدید با این پیش برداشته‌اند. نکته قابل اعتنا، برداشتی است که در فرهنگ و اسطوره‌های غربی از «زن» و جایگاهش به عمل آمده است. آنان به «زن» از دو منظر کاملاً متفاوت نگاه می‌کنند: یکی از منظر رب‌النوعی، و دیگری شیطان صفتی. از این رو، دو خصیصه بخشندگی و پاکی، در کنار ویرانگری و ناپاکی، برای زنان در نظر گرفته شده است. مفسران وادی اسطوره‌شناسی بر این باورند که مردان در طبیعت وجودی زنان، دوگانگی خاص را احساس کرده‌اند، و به این دلیل، به چنین برداشتی دست یازیده‌اند.

در هر حال، در اسطوره‌های غرب، زن به «ونوس» و مرد به

اصولاً یکی از دغدغه‌های منتقدین و صاحب‌نظران جریان و نحله فمینیسم در درازتای زمان، بیان تعریفی دقیق و شایسته در این راستا بوده است. اما به سبب اختلاف شدید آرا و آموزه‌های هواداران این جریان، آنان در آشکار داشتن، موشکافی و شناساندن چهره حقیقی فمینیسم موفق نبوده، و نمودن سنجیده و پذیرفتنی از آن ارائه نکرده‌اند. جریان ادبی فمینیسم نیز از این قائده مستثنی نیست، خاصه اینکه، این حرکت ادبی، در سیطره ادبیات داستانی مورد سنجش و ژرفکاو قرار گیرد. با این همه، یکی از توصیفات مهم و محوری منتقدین این است که فمینیسم تئوری و ایده‌ای است که بر اساس آن، زنان و مردان می‌بایست در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، از حقوق مساوی و برابر برخوردار باشند. در واقع، این تعریف هسته مرکزی تمامی گروه‌ها و اعضای جریان فمینیسم به حساب می‌آمده است و می‌آید. باید به این مسئله مهم توجه داشت که هدف اولیه فمینیسم، برتری مردان در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی نبوده است. آنان در ابتدا به قصد مبارزه برای کسب قدرت پایاپایی با مردان برنخاستند و تنها به احقاق حقوق اولیه خود می‌اندیشیدند. اما فمینیسم، در طول حیات پرتنش خود، دچار دگردیسی و تحولات عظیمی شده، و با توجه به تمایلات گروه‌های اصلی و فرعی، تغییر

«اورانوس» تشبیه شده است. فمینیستهای متفکر (Thinker Feminist) از همین تشبیه استفاده کرده و مردان را مریخی و زنان را ونوسی خطاب کرده‌اند.

از سوی دیگر، زنان با شیاطین و دیوها قیاس شده‌اند. در چنین نگرش، زن تداعی کننده بدبختی، ناپاکی، فریبکاری و طغیان است. بر همین اساس، در فرهنگ و اساطیر غربی، زن در نقش فردی رام و سرکش، همچون طبیعت ظاهر گشته است. اما مردان دارای چهره‌ای ثابت و مشخص بوده‌اند. آنان تداعی کننده نظم، تمدن، قدرت و عدالت هستند. لازم به ذکر است که هنگام کشف قاره آمریکا، اروپاییان، اقوام و ساکنان آن دیار را به «زنان وحشی و سرکش» تشبیه کردند.

طبق نظر غربیان، وظیفه اصلی مردان، برقراری انضباط و نظارت مستقیم بر اعمال و رفتارهای گنگ و مرموز زنان بوده است. چنین بینشی، حریم زندگی زنان را ناپاک، پردسیسه و محل تجمع شیاطین می‌پنداشته است. در قرن نوزدهم، با تغییر ساختار اجتماعی سیاسی اروپا، جنبه‌های دیو صفتی زنان به تدریج رنگ باخت و به جای آن، زن به عنوان یک کدبانوی خانه که وظیفه‌ای جز خانه‌داری نداشت، مطرح شد. آنان در کانون خانواده، به عنوان انسانهای پاک شناخته شدند که این پاکی را در صورت مطیع بودن می‌توانستند کسب کنند. در این میان، سفیدپوستی و در گروه طبقه متوسط جامعه بودن می‌توانست سبب شود که وجه پاکی، به زنان راحت‌تر اعطا شود.

از جانب دیگر، زنانی که از چنین الگویی پیروی نمی‌کردند و یا آنانی که رنگ پوستشان فرق داشت و به طبقه پایین جامعه تعلق داشتند بایست داغ‌ننگ بی‌ابرویی و ناپاکی را بر پیشانی خود داشته باشند.

تحقیقات اجتماعی و ادبی نشان می‌دهد که در طول دوره‌های مختلف تاریخی در غرب، مردان به شدت مورد توجه بوده‌اند و تمامی خصوصیات اخلاقی ایده‌آل، به آنها نسبت داده شده است. تنها در دوره رنسانس کمی به زنان توجه شد؛ که آن هم از جنبه زیبایی و جسمانی بود. در آن دوره، در غرب، هنرمندان سعی در خلق تصاویر زنان زیبای اشراف‌زاده و توصیف ویژگیهای آنان کردند.

با تمامی این تفاسیل، فمینیستها بر آن هستند که با بررسی

دقیق موقعیت زنان در ادوار تاریخی، به زعم خود، به تصحیح خطاهای گذشته بپردازند، و تمامی نقایص مورد نظرشان را برطرف سازند. به همین دلیل، در جواب این سؤال که «فمینیست کیست؟»، می‌توان گفت: «فمینیستها افرادی هستند که پایبند به تئوریهای فمینیسم بوده، درصدد جبران گذشته و دگرگونی جامعه فعلی هستند.

فمینیسم آمازون (Amazon Feminism)

فمینیستهای آمازون، به قهرمانان زن در اساطیر یونان توجه خاص دارند و مسئله اساسی را در تحلیل و به تصویر درآوردن زنان قهرمان و نیرومند اسطوره‌ای در عرصه هنر و ادبیات می‌دانند. ویژگی قابل ستایش فمینیستهای آمازون، به تعبیری، جنبه جسمانی و توانمندی زنان است. آنان معتقدند که زنان برای رهایی از استبداد جامعه مردسالاری و برای ایجاد تعادل

لازم، می‌بایست به برابری جسمانی با مردان برسند. از قدرت و نیروی فیزیکی مردان بهره‌مند شوند. آنان مخالف تنگ‌بینی جنسیتی مردان و تبلیغی در مورد زنان هستند.

طرفداران فمینیسم آمازون معتقدند که مردان فقط دارند قالبی کلیشه‌ای برای زنان ایجاد کنند و پیوسته آنان را طبق اصول از پیش تعیین شده هدایت کنند. ضعیف بودن، انفعالی برخورد کردن و نیازمند مردان بودن، از جمله الگوهای از پیش تعیین شده‌ای هستند که برای زنان در نظر گرفته شده است.

فمینیسم آمازون، این دیدگاه را که برخی علایق مشخص و خاص مختص مردان و یا زنان است رد می‌کند، و تنها راه نجات زنان را در افزایش قدرت جسمانی آنان می‌داند.

بیانیه این دسته از هواداران فمینیسم، به شرح زیر است: الف. انسانها نباید از توان جسمانی خود در راستای جنگ و خونریزی استفاده کنند.

ب. تمامی شغلها به همه انسانها تعلق دارند و نباید شغلها و حرفه‌های مختلف را میان زنان و مردان تقسیم کرد. ج. انجام کارهایی که به توانایی زیادی احتیاج دارد، می‌بایست به افراد خاص - چه زن و چه مرد - سپرده شود.

فمینیسم فرهنگی (Cultural Feminism)

بر اساس این تئوری، میان زنان و مردان تفاوت‌های عظیم جسمانی و زیست محیطی وجود دارد. در واقع، در این تئوری، توجه خاص به اختلافات عمده زنان و مردان از جنبه‌های مختلف جسمانی، شخصیتی، روانی و فرهنگی شده است. آنان با مشخص ساختن اختلافات عمده جنسیتی، بیشتر به خصلتهای زنانه بها می‌دهند. به طور مثال: «زنان مهربان‌تر، احساسی‌تر، لطیف‌تر و ملایم‌تر از مردان هستند.

فمینیستهای اجتماعی می‌گویند که اگر زنان بر جهان حکم برانند، دیگر جنگی در جهان رخ نخواهد داد. طبق نظر آنها، شیوه زندگی زنان و تجربیات زنانه، بهترین راه برای سعادت بشر به حساب می‌آیند. آنان به زعم خود، قصد دارند با بها دادن به برخی خصلتهای خوب، زنان را از قالب یک کالا و شیء مورد استفاده مردان، خارج سازند.

اکوفمینیسم (Eco Feminism)

طبق این نظریه، فلسفه پدرسالاری، برای زنان، کودکان و سایر موجودات زنده، بسیار مضر است. طبق نظر آنها، می‌بایست میان کنش جامعه نسبت به محیط، حیوانات و منابع طبیعی، و کنش زنان، تعادل و موازنه برقرار شود. طرفداران این تئوری، بر این باورند که با پایداری و استقامت پدرسالاری، چپاول، غارت و نابودی زمین، همچنان ادامه خواهد داشت. آنان می‌گویند که لازمه حیات، فلسفه پدرسالاری، حکمرانی و تحت نظارت درآوردن جنبه‌های سرکشانه زنان، طبیعت و زمین است. طبق نظر اکوفمینیستها، جامعه پدرسالاری، جدیداً به وجود آمده است؛ و این جامعه مادرسالاری بوده که دارای قدمت دیرینه و بنیادین است.

در جامعه مادرسالاری باستان، زنان در مرکز قدرت و در رأس جامعه بوده‌اند، و مردم به

● در هر حال، در اسطوره‌های غرب، زن به «ونوس» و مرد به «اورانوس» تشبیه شده است. فمینیستهای متفکر (Thinker Feminist) از همین تشبیه استفاده کرده و مردان را مریخی و زنان را ونوسی خطاب کرده‌اند.

پرستش رب النوعها و الهه‌ها مشغول بوده‌اند. (۲)

۴. فیمی نازی (Feminazi)

این اصطلاح توسط رادیو و تلویزیون ساخته شده است، و طرفدار عقیم کردن مردان برای دست‌یابی، به اهداف فمینیستی است.

۵. فمینیسم فردگرایانه

(Individualist Feminism)

فمینیسم فردگرایانه، بر فلسفه فردگرایی و آزادی انسان تأکید می‌ورزد. پیروان این نظریه، استقلال، آزادی و ایجاد تنوع فردی تلاش می‌کنند. این گروه خاص قصد دارند تا تمامی معضلاتی که اختلاف جنسیت میان زن و مرد پدید آورده را برطرف سازند.

۶. فمینیسم مادیگرا

(Material Feminism)

این حرکت فمینیستی در اواخر قرن ۱۹ آغاز شد. طبق این تئوری، تنها راه نجات زنان، توسعه اقتصادی و مادی جامعه زنان است. این جریان درصدد است که زنان را از انجام کارهای خانه‌داری، آشپزی و سایر امور سنتی رهایی بخشد و به سمت بازار کار و کسب درآمد سوق دهد.

۷. فمینیسم معتدل

(moderate Feminism)

طبق این تئوری، زنان جوان و نواندیش باید گرد هم جمع شوند. این گونه زنان، فاقد تجربه‌های پیشین زنان بوده، به تبعیض و تحت سیطره درآمدن عادت ندارند. آنان افرادی پویا و پرتحرک هستند که در جستجوی یاری رساندن به دیگران و فعالیتهای اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای می‌باشند. نکته جالب توجه این است که طرفداران این نظریه از اینکه آنان را «فمینیست» خطاب می‌کنند ناراضی‌اند. آنان تنها دوست دارند قوانین فمینیستی را مورد بررسی قرار دهند.

فمینیستهای معتدل می‌گویند که اولویت اول، شناخت و بررسی نیازهای مردم، و رفع آن است.

آنان بر این باورند که پس از رسیدن به چنین شرایط ایده‌آلی، دیگر نیازی به حیات فمینیسم نیست.

۸. ان، او، فمینیسم (N.O.W Feminism)

علایم اختصاری این گروه فمینیستی اختصاص دارد به سازمان بین‌المللی زنان (National organization Forwoman). هواداران این سازمان در تلاش هستند تا از طریق قانون و با ایجاد جلسات مختلف حقوقی، زنان را از امتیاز و حقوق بالاتری برخوردار سازند. طبق نظر آنها، مردان و عملکرد آنها نباید تنها مقوله مورد بحث جامعه فمینیستی باشد، و باید به مسائل مهم و پیچیده‌تری توجه گردد.

۹. پوپ فمینیسم (PoPo Feminism)

این گروه خاص، به اشتباه در گروههای فمینیستی قرار داده شده است، و به عنوان یک گروه فمینیستی شناخته می‌شود. از سویی دیگر، دلیل موجهی برای وجود چنین گروهی وجود ندارد.

در هر حال، پوپ فمینیستیها به افرادی اطلاق می‌شود که به شدت از مردان بیزارند. آنان درصدد سرکوب و تحقیر مردان می‌باشند. این در حالی است که بسیاری از مردان، خود، طرفدار جریانهای فمینیستی هستند.

۱۰. فمینیسم افراطی (Radical Feminism)

طرفداران این تئوری، به تمامی ایده‌ها و آرای فمینیستی پایبند هستند و تمامی راههای پیشنهاد شده را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. این دسته از فمینیستها که در سطح جهانی بیشتر از سایرین مطرح هستند «ظلم به زنان» را به عنوان بزرگترین و بدترین ظلم بشر در طول تاریخ به هم منع خود می‌دانند. طبق نظر آنها، ابعاد گسترده این ظلم در سطوح مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نژادی به چشم می‌خورد.

آنان به دگرگونیهای بزرگ و اساسی اجتماعی و سیاسی تمایل دارند. تغییراتی که بیشتر به یک انقلاب بزرگ و وسیع شباهت دارد. فمینیستهای افراطی پیوسته این سؤال را مطرح می‌سازند که چرا زنان باید خود را پایبند به رعایت قوانین از پیش تعیین شده مردان بدانند، و چرا مردان با توجه به ساختار و خصیصه‌های اخلاقی‌شان خود را پایبند اصول اولیه نمی‌دانند؟ فمینیستهای افراطی، در راستای اهداف خود برنامه‌هایشان را حول محور براندازی و دگرگونی هنجارها و عادات اجتماعی و فرهنگی قرار داده‌اند. آنان به شدت به اصول اعتقادی فوق پایبند هستند، و حتی این راه را برای نجات مردان مفید می‌دانند.

۱۱. جدایی خواهان (Separatists)

این گروه، به اشتباه یا افرادی که به مردان تمایل ندارند مقایسه می‌شوند. هواداران این گروه فمینیستی، تمایل به جدا شدن از مردان هستند، و گاه این کار را به صورت فردی یا گروهی انجام می‌دهند. آنان معتقد هستند که جدا شده از مردان، این امکان را برای آنان فراهم می‌سازد تا موقعیت و هویت خودشان را بهتر شناسایی و ارزیابی کنند.

طبق نظر جدایی خواهان، جدا شدن از مردان و جامعه مرد سالاری، حتی اگر برای مدت کوتاهی باشد، اولین و ضروری‌ترین حرکت جهت رشد و ارتقای سطح زندگی زنان است. در تشریح و ارزیابی دقیق مناسبات اجتماعی - سیاسی و ادبی غرب، مشخص گردیده که حاکمان و سیاستگذاران بخشهای یاد شده، همچنان در پی تبعیض جنسیتی هستند. این در حالی است که آنان خود را مدعی دفاع از حقوق بشر می‌دانند، اما با دیده تحقیر به جامعه‌های سایر کشورها نگاه می‌کنند. در این میان، زنانی که در بطن جامعه غرب زندگی می‌کنند، بیشتر با این گونه تبعیضات غربی آشنا هستند. به طور مثال یکی از نویسنده‌های زن که در کشور انگلستان زندگی می‌کند، موقعیت زنان نویسنده را در این کشور، این گونه توضیح می‌دهد:

«یکی از بزرگترین مشکلات زنان نویسنده در انگلستان، طرد شدن مستقیم و علنی آنها در جوامع ادبی است. زنان معمولاً جریانهای اصلی داستان‌نویسی دور می‌مانند؛ چرا که آنچنان، به آنان اجازه ورود به این جوامع را نمی‌دهند. تا آنجا که برخی از نویسندگان زن، دچار این معضل بزرگ شده‌اند که به چه دلیل به این حرفه رو آورده‌اند؟ در جامعه کنونی غرب، بیشتر به خواننده‌ها و رقاصه‌های زن توجه می‌شود؛ و زنان نویسنده، چندان مورد ارج و قرب نیستند. چنین احساس می‌شود که نوعی دسیسه در کار باشد.

در جامعه غرب، مردان به رعایت حقوق زنان تظاهر می‌کنند،

● در جواب
این سؤال که
«فمینیست
کیست؟»، می‌توان
گفت: «فمینیستها
افرادى هستند که
پایبند به تئوریهای
فمینیسم بوده،
درصدد جبران
گذشته و دگرگونی
جامعه فعلی
هستند.»

اما در عمل و به طور بسیار ظریفی، حقوق اصلی زنان را پایمال می‌کنند. آنان عملاً زنان نویسنده را از سایر گروهها جدا ساخته، به شکل حساب‌شده‌ای با آنها برخورد می‌کنند. در حقیقت، بینش اصلی حاکم بر جامعه ادبی غرب این گونه است که با زنان به عنوان نویسنده، برخورد نمی‌شود. بلکه به آنان به عنوان «نویسنده زن» نگاه می‌شود. آنان با چنین بینش مغرضانه‌ای به آثار نویسنده زن نگاه می‌کنند و داوریهایی مردان، بر اساس چنین دیدگاهی است. در این راستا، بسیاری از نویسندگان زن، ناخواسته راوی و شخصیت‌های اصلی داستان‌هایشان را مرد انتخاب می‌کنند. با این وجود ناشران و منتقدان بر این آثار برجسب رمانتیک و عاشقانه احساساتی می‌زنند، و از انتشار اینگونه آثار خودداری می‌کنند. آنان گمان می‌کنند مسائل مطروحه در آثار زنان، فقط مورد علاقه زنان می‌باشد، و برای مردان جالب توجه نیست. من خود نیز راوی مرد را برای داستانم برگزیده‌ام. آیا این کار را برای این کرده‌ام تا میان اثرم و خودم فاصله ایجاد کنم؟ آیا من هم بر این باور هستم که موضوع مورد توجه زنان، بی‌ارزش است؟ آیا انتخاب راوی مرد، داستان مرا از یک اثر احساسی به یک اثر عقلانی و واقعگرایانه مبدل می‌سازد؟

حقیقت این است که من به عمد برای راوی داستان خود اسم مستعار مردانه انتخاب کرده‌ام تا همچون زنان نویسنده دیگر، تمایلات درونی و روحی خود را پنهان سازم.

و از این روست که کتابخانه مدرن (Modern Library) که به تازگی اسامی بیش از صد زمان انگلیسی زبان برتر جهان را در قرن بیستم انتشار داده است، در میان این آثار برگزیده نود و دو اثر متعلق به مردان و تنها هشت اثر متعلق به زنان است. از میان این تعداد نویسنده برگزیده نیز، تنها نام‌های دو نویسنده زن، یعنی ویرجینیا وولف و کارسون مک کوئیلرز به چشم می‌خورد، که بیش از پنجاه امتیاز آورده‌اند.

«نویسندگان متفکر فرانسوی» بر این عقیده هستند که «نوشتن» فعالیت ذهنی مستقلی است و منتقدین مرد نمی‌توانند دقیقاً جهان ذهن زنان را کشف کنند. بر این اساس، تنها آثاری از نظر آنها ارزشمند است که توسط نویسندگان زنی چون ویرجینیا وولف خلق شده باشند.

لازم به ذکر است که ویرجینیا وولف، به عنوان اولین نویسنده فمینیست به حساب نمی‌آید. پس از او هنریک ایبسن (Ibsen) (Henrick) با خلق نمایشنامه خانه عروسکها (Dolls house) به عنوان اولین نویسنده فمینیست شناخته می‌شود. ویرجینیا وولف با رمان معروفش به نام «اتاقی برای خود فرد» گرایشات فمینیستی خود را به طور علنی آشکار کرده است. از دیگر نویسندگان مشهور فمینیست می‌توان به «سیمون دو بووار» اشاره داشت. رمان «جنس دوم» او به عنوان بزرگترین و موفق‌ترین اثر فمینیستی شناخته شده است.

داستانهای علمی - تخیلی

زنان با خلق داستانهای علمی - تخیلی قدرتمند توانستند تأثیر قابل توجهی در روند شکل‌گیری این گونه آثار بگذارند. بسیاری بر این نظر متفق‌القول هستند که داستان علمی تخیلی، پارامپن معروف فرانک اینشتاین، نوشته مری شلی وارد عرصه تازه‌ای از حیات شده است. خلق این رمان آنگنان ضربه کوبنده و عظیمی بر جریان داستان‌نویسی وارد آورد که نویسندگان بی‌شماری به این نوآوری کشیده شدند.

صاحب‌نظران وادی ادبیات داستانی بر این باورند که داستان علمی تخیلی جدید، دقیقاً توسط فمینیستها و با اهداف قبلی خلق

شده است.

در طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ گروه‌های بی‌شماری از نویسندگان فمینیست ظهور کردند. در این گونه آثار، زنان نقشی بسیار اساسی را در طرح مباحث مورد علاقه فمینیستی ایفا کردند یکی از ویژگیهای داستانهای علمی - تخیلی در این است که زنان دارای توانایی و قدرت بسیاری هستند. زنان در پیشبرد حوادث داستانی، نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند. آنان از هوش بسیار بالایی برخوردار هستند، و گاه بسیاری از مشکلات و کشمکشهای داستانی را، یکتنه حل می‌کنند. آنان به سفرهای فضایی مهمی اعزام می‌شوند، و به ماجراجویی می‌پردازند. در این قبیل داستانها، چهره زنان، به طور کامل دگرگون شده است. آنان دیگر زنان خانه نیستند، بلکه در قالب و شخصیت فضاپنورد، دانشمند، فرمانده و ماجراجو ظاهر شده‌اند. در این میان، پوشیدن لباسهای خاص و متحدالشکل و انجام اعمال و رفتار خاص و غریب، بر جذابیت نقش آنها افزوده است. این گونه آثار، درست زمانی خلق شدند که زنان در محدودیت کامل به سر می‌بردند.

در چنین شرایطی، زنان با خیال راحت، تا بیکرانها سفر می‌کردند و به شکل نمادین، آزادی خود را، با انجام چنین سفرهایی تداعی می‌کردند.

نکته قابل تعمق، افزایش فزاینده خوانندگان زن داستانهای علمی تخیلی در آن برهه از زمان بوده است.

در حال حاضر، برخی از نویسندگان چون ام. بار (M. Barr) قصد دارند پیوندی میان داستانهای علمی - تخیلی فمینیستی و پست‌مدرن ایجاد کنند. او می‌خواهد چارچوب و قوانین مدونی جهت همسو کردن این دو جریان ادبی ایجاد کند. برخی معتقدند که پس از سال ۱۹۸۰ داستان علمی تخیلی فمینیستی ناخواسته در گروه آثار پسا‌ساختارگرا و پست‌مدرن قرار گرفته‌اند.

داستان فمینیستی

اولین موج جریان اصلی فمینیستی، در وادی ادبیات در سال ۱۹۲۰ در غرب روی داد. دومین حرکت عمده به تاریخ ۱۹۷۰ در جامعه ادبی ملل غربی رخ داد و پس از آن سومین نسل نویسندگان ادبیات داستانی فمینیستی در تاریخ ۱۹۹۰ پا به عرصه ادبیات گذاشتند.

برخی از صاحب‌نظران بر این مدعا هستند که جریان ادبی فمینیستی دیگر به مرگ خود نزدیک شده است و تمام حرکت‌های اصولی فمینیستی‌هایی که با آرمانهای ایده‌ال به فعالیت خود ادامه می‌دادند مبدل به یک سلسله جریانهای افرادی شده است که خود دلیل مشخص و یک‌پارچه‌ای برای اعمال خود بیان نمی‌کنند. در حقیقت خشونت پرخاشگری و طرح مسائل ضد و نقیض، کارنامه نسل سوم نویسندگان فمینیست معاصر را تشکیل می‌دهد. آنان تلاش می‌کنند تا از جملات پی‌درپی منتقدین ادبی، بگریزند.

از میان نویسندگان زن، تعداد بی‌شماری به سمت و سوی این جریان متمایل شده و به موج سوم ملحق شده‌اند. آنان غالباً نیازهای خود را، که کاملاً نهاد با هم هستند، در آثار داستانی شان مطرح می‌سازند. میان آنها، هم در جستجوی شناسایی سیاست‌های جاری در سطح جهانی هستند. آنان در خلال داستانهای خود، به بررسی جهانی سیاسی می‌پردازند و به نوعی در پی کسب موقعیت

● «نویسندگان متفکر فرانسوی» بر این عقیده هستند که «نوشتن» فعالیت ذهنی مستقلی است، و منتقدین مرد نمی‌توانند دقیقاً جهان ذهن زنان را کشف کنند. بر این اساس، تنها آثاری از نظر آنها ارزشمند است که توسط نویسندگان زنی چون ویرجینیا وولف خلق شده باشد ●

و آرمانهایی هستند که دو نسل او را و دوم به آنها دست نیافتند. نویسندگان فوق برای رسیدن به آرمانهای خود، از تمامی مکاتب و شیوه‌های داستان‌نویسی استفاده می‌کنند و خود را به رعایت اصول و قاعده خاصی ملزم نمی‌دانند.

در رمان «آیا هنوز جنسیت آزاردهنده است؟»، نوشته کریس مازا (Cris Maza) از شیوه و سبکی خاص استفاده شده است. در این اثر نگاهی دقیق و منسجم به اتهامات یک زن علیه مرد شده است. نویسنده نیمی از صفحه کاغذ کتاب را به بیانات و اظهارات مرد و نیمی دیگر را به گفته‌های زن اختصاص داده است. میزان تقسیم صفحات کتاب و تصاویر ارائه شده در هر بخش، کاملاً عادلانه است. مازا سعی داشته تا بی‌طرفی خود را کاملاً حفظ کند، تا خواننده خود دریابد کدامیک مقصر است و کدامیک نه. در راستای چنین طرحی، مسائل سیاسی روز مطرح گشته، و با مضمون اصلی داستان پیوندی انداموار ایجاد کرده است.

در میان غالب آثار داستانی فمینیستی، بیشترین مضمونی که مورد توجه است، اختلاف میان زنان و مردان، از جنبه جنسیتی است.

در غالب آثار یاد شده، بیشترین مضامین مورد بحث به جنس مرد، زن، نوع روابط میان آنها، نقش مادران و دختران در رویارویی با مسائل مختلف و به بازی گرفتن زنان به عناوین مختلف مربوط است.

طرح چنین مضامینی، باعث شده است تا تحلیلگران داستان، پیوسته با طرح چنین سؤالاتی مواجه باشند:

- آیا باید در آثار فمینیستی، جنسیت و نقش آن، محور اصلی ماجرا باشد؟

- آیا زنان، آثار نویسندگان زن، و مردان، آثار نویسندگان مرد را ترجیح می‌دهند؟

- آیا باید پیش از مطالعه داستان، جنسیت نویسنده را مدنظر داشت؟

- نویسندگان مرد یا زنی که شخصیت‌های اصلی خود را مخالف جنسیت خود خلق می‌کنند، تا چه میزان در شناسایی عوامل روحی و روانی شخصیت اصلی، موفق هستند؟ و آیا اصولاً چنین کاری مجاز است یا خیر؟

اصولاً شخصیت و نقش آن در داستانهای فمینیستی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این گونه آثار، روی آوردن به شخصیت‌های کلیشه‌ای کاری بس اشتباه است و باعث می‌شود که به طور کلی طرح داستانها، کلیشه‌ای جلوه‌گر شود.

به طول مثال، جمع کردن تمامی خصلتهایی چون خشونت، قدرت‌طلبی، بی‌احساسی و خودسری برای مردان، باعث شده تا شخصیت مرد داستان، حقیقی ظاهر نشود

از سویی دیگر، در نظر داشتن تمامی خصلتهایی چون ترجم، مهربانی، ایثار و خانواده دوستی برای زنان، آنان را به شخصیت‌های تیپیک مبدل می‌سازد.

بخش اعظم جذابیت و گیرایی داستانهای فمینیستی، در حضور مستمر زنان در بیرون خانه و رویارویی با نیروهای خارجی مختلف است. در این مرحله، پردازش درست و حساب شده حوادث، نقش بسیار زیادی را در قوام آثار فمینیستی می‌تواند ایفاء کند. زنان به دلیل نداشتن ویژگیهای خاص جسمانی، گاهی هنگام تقابل با حوادث بزرگ، تبعیت از برخی قوانین خشک و ملودن داستان‌نویسی، معاف می‌شوند؛ و گاه یا در نظر نگرفتن روابط علت و معلولی در طول حرکت داستانی پیش می‌روند.

● منتقدین فمینیست، نقش جنسیت انسانها توجه خاص دارند، و مسائل پیرامون آن را، در بستر ادبیات مورد تحلیل قرار می‌دهند ●

چنداً از این، شخصیت‌های زن داستانهای فمینیستی، در غالب موارد، به راحتی از عهده وظایف محوله برمی‌آیند و خط بطلانی بر تمامی تصورات پیشین نسبت خودشان کشند. به طور مثال: سریع همه چیزها را می‌گیرند، رشد می‌کنند، متمرکزتر هستند، همه به آنها نیاز دارند، به مراحل بالاتر ارتقا می‌یابند، دقت زیادی دارند... در اغلب داستانهای فمینیستی، شخصیت‌های اصلی زن از نوع «پویا بوده» همین دقت، هوش و تعقل آنان، باعث شده تا در پایان داستان متحول شده به حقیقت اصلی پی ببرند.

نویسندگان فمینیست، بیشتر تأملات پنهان خود را، در کلام شخصیتها، بخصوص شخصیت اصلی زن داستان، می‌گنجانند. آنان برای درشت نمایی ایده‌های خود، جملات شخصیتها را با حروف بزرگ و نوع خطی جدا از سایر سطوح داستانی انتشار می‌دهند. جدای از آن، علایم نوشتاری، با دقت و حساب شده مورد استفاده آنها قرار می‌گیرد تا هرچه بیشتر بر جملات کلیدی داستانی تأکید شود.

در میان نویسندگان زن، برخی بیشتر از سایرین، عناصر داستانی را به کار گرفته و به شکل ظریف‌تری مسائل و مصایب زنان را ارائه، و گاه مورد ارزیابی قرار دادند. از این میان، می‌توان به کیت چاپین، جورج الیوت، (ماری آن ایونس)، ویرجینیا وولف و سیمون دوبووار اشاره داشت.

در دوره معاصر، بسیاری از نویسندگان فمینیست دریافته‌اند که نباید مضمون پدربسالاری و کلیه مباحث پیرامون آن را بیش از حد درشت نمایی کنند. شخصیت‌های زن داستان، بیشتر با مسائل مختلف وسیعی روبرو هستند و با توجه به پس‌زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی و تاریخی سرزمین خود فعالیت می‌کنند.

همان‌طور که گفته شد نویسندگان فمینیست، به منظور دست یازیدن به اهداف خود، به هیچ عنوان پایبند مکتبهای ادبی دیگر و شیوه‌های مختلف داستان‌نویسی نیستند؛ و در این رهگذر، با توجه به نیاز خود، به هر موضوع و سبک و نوعی چنگ می‌زنند. تاکنون فعالیت‌هایی هم جهت تدوین قالب و الگوی خاص داستان‌نویسی فمینیستی صورت پذیرفته، که همگی با شکست مواجه شده‌اند. به همین دلیل، منتقدین داستانهای فمینیستی، شیوه و سبکی خاص برای آثار فمینیستی منظور نداشته‌اند، و تنها موضوع، نوع حادثه و نوع شخصیتها را، در تحلیل آثار، مورد توجه قرار می‌دهند. با این حال، برخی ویژگیهای داستانهای فمینیستی، این گونه مشخص شده است:

۱. تمایل به استفاده و حفظ لحن زنان و استفاده از واژگان خاص آنان.

۲. طرح مسائل فمینیستی در سطوح جامعه، و بررسی علل و عوامل ظهور آنان.

۳. استفاده از رب‌النوعها و الهه‌های اساطیر یونان و رم.

۴. استفاده از نماد و تمثیل، برای تأکید بر مسائل مطروحه

۵. استفاده از شیوه روایتی و توصیفی زنانه.

۶. مبارزه شخصیت‌های اصلی داستان برای کسب برابری و احقاق حقوق زنان

۷. توجه به احساسات، عواطف و مباحث خانوادگی.

۸. انتخاب شخصیت‌های مخالف آرمان و اهداف زنان، در نقش شخصیت‌های منفی داستان.

۹. حضور زنان در بیرون خانه، و تقابل با مسائل خارج از آن.

۱۰. درشت‌نمایی عنصر مضمون و درونمایه.

۱۱. توجه خاص به نوع شخصیتها، هنگام تقابل با حوادث.

یکی از زیباترین و قوام‌یافتنی‌ترین آثاری که به شکل کاملاً حرفه‌ای و ظریف به طرح مسائل فمینیستی مناسب و در شأن زنان پرداخته است، «کلیه عموتوم» (Uncle Tom's Cabin) است. کلیه عمو توم، حدود صد و چهل سال پیش نوشته شده است. دو سال پیش از انتشار کلیه عمو توم، نوشته «هریت بیچراستوو»، زنان حق رأی یافتند، و در آن زمانی، در شرایط خاصی به سر می‌بردند. در حقیقت زمان، خلق کلیه عمو توم، جریانهای وسیع فمینیستی به اوج خود رسیده بوده است.

به همین دلیل، در زمان کلیه عمو توم، رگه‌های نابی از فمینیسم دیده می‌شود؛ هر چند مضمون اصلی این اثر برده‌داری و موقعیت خاص سیاه‌پوستان است. استوو به شکل ماهرانه‌ای به جنبه مادرانه زن توجه کرده است، و با دلایل منطقی و اصولی، جایگاه ویژه مادران و نقشی را که آنان در پرورش انسانهای آزاد ایفا می‌کنند مشخص ساخته است.

داستان، قدرت و توانایی زنان، به عنوان عامل اصلی دگرگونی و دگرگونی میانی اخلاقی جامعه، درشت نمایی شده است. استوو به طور مستقیم، مدعی است که مادران آزاد، باعث می‌شود تا برده‌داری در کشور از میان برود. زیرا آنان پرورش‌دهنده انسانهای آزاد هستند.

در این میان، نقد فمینیستی، همسو با جریان ادبی فمینیستی، فعالیتهای چشمگیری، در جهت شناسایی ویژگیهای آثار فمینیستی و ارائه راهکارهای مناسب با توجه به مبانی ایدئولوژی فمینیستی به عمل آورده است. نقد ادبی فمینیستی که در اثر اتصال با جریانهای سیاسی - اجتماعی فمینیستی پدیدار گشته، انتقاد خود را معطوف به جامعه پدرسالار و ادبیاتی می‌کند که بانیان و ایدئولوژیهای آن، همه مردان بوده‌اند.

منتقدین فمینیست، به نقش جنسیت انسانها توجه خاص دارند، و مسائل پیرامون آن را، در بستر ادبیات مورد تحلیل قرار می‌دهند.

آنان همچنین به سبک، لحن و شیوه نگارش زنان - اعم از فمینیست و غیرفمینیست - دقت می‌کنند، و به معرفی ساختار و مضامین فمینیستی می‌پردازند. به طور مثال، این منتقدین فمینیستی بودند که دریافتند نویسندگان زن غرب، استفاده چشمگیری از ضمیر تأکیدی در داستانهای خود دارند. آنان بیشتر دوست دارند تا بر اعمال و رفتار شخصیت‌های داستانی خود، تأکید بورزند. «او، خود، پنجره را شکست.»

آنان همچنین دریافته‌اند که زنان، بسیار علاقه‌مند به مصاحبت با هم هستند، و دوست دارند ساعت‌های متمادی، در کنار هم باشند. همین ویژگی اخلاقی، در غالب آثار نویسندگان زن، به وفور دیده می‌شود. از سوی دیگر، مردان پیوسته تمایل به کشف علتها و معلولها دارند و مدام در جستجو و ریشه‌یابی حوادث، و لاجرم، ارائه طرحها و راه‌حل‌های خاص خود هستند.

لازم به ذکر است که اولین منتقد فمینیست، مدعی شد که تجربیات مردان در نقش خواننده، نویسنده و منتقد، تفاوت بسیار

فاحش با تجربیات زنان دارد. به همین دلیل، آنان میان منتقدین زن و مرد به تفاوت‌های بسیاری اشاره می‌کنند، و جنسیت منتقد را، هنگام تحلیل آثار فمینیستی، مدنظر می‌گیرند. بر همین اساس، منتقدین زن فمینیست بر این باورند که بسیاری از آثار ارزشمند زنان، توسط منتقدین مرد، تحقیر و نادیده گرفته شده است. زنان منتقد فمینیست، جدا از این، در فکر تغییر نظام و چارچوب اجتماعی - سیاسی و فرهنگی ملل غرب هستند. آنان درصدد هستند تا جهان ادبیات را از نو تفسیر و ارزیابی کنند، و با دقت خاص خود، تاریخ ادبیات و آثار ادبی جهان را بررسی کنند. در این راستا، اهمیت تفسیرهای تازه آنان، زمانی مشخص می‌گردد که بتوانند ضمیر ناخودآگاه افراد را نسبت به مسائل ادبی فمینیستی و غیره تغییر داده، ذهنیتی تو به آنها القا کنند.

به علاوه، منتقدین فمینیست، پی‌گیری لازم جهت تغییر تاریخچه نقد ادبی را سرلوحه کارهای خود قرار داده‌اند. در ضمن، آنان بر این باورند که بیشتر می‌بایست آثار ادبی مختص جوانان و نوجوانان مورد تحلیل و دگرگونی قرار گیرد. چرا که منتقدین فمینیست، معتقدند: افرادی چون نویسندگان، ناشران، معلمان، کتابخانه‌دارها و حتی والدین، می‌توانند دگرگونیهای عظیمی در ضمیر ناخودآگاه جوانان و نوجوانان ایجاد کنند. به همین دلیل، بررسی آثار جوانان و نوجوانان، می‌تواند راهگشای

افراد باشد که به نوعی، بر روح و فکر آنها تأثیرگذار هستند. از جمله مباحثی که منتقدین زن فمینیست بیش از حد بر آن پافشاری می‌کنند عبارت‌اند از:

- یک اثر ادبی نباید منفعل باشد، و باید بسیار تأثیرگذار بوده، به ایجاد تحول عظیم ذهن مبادرت ورزد.
- زنان و مردان با یکدیگر متفاوت هستند و شیوه داستان‌نویسی، تفکر، رفتار... اما به راحتی از سوی دیگری قابل درک و استنباط نیست.

در پایان جا دارد زنانی را که موفق به دریافت جایزه نوبل ادبی شده‌اند معرفی کنیم: سلما اوتیلا لایویس لاگروف (lovisa lagerlof salma ottilla)

- ۱۹۲۶ - گریزیا دلیدا (Grazia Deledda)
- ۱۹۲۸ - زیگرید آندست (Sigrid undset)
- ۱۹۳۸ - پرل باکسا (Pearl buck)
- ۱۹۴۵ - گابریلا میسترال (Gabriela mistral)
- ۱۹۶۶ - نیلی ساجس (Nelly sachs)
- ۱۹۹۱ - نادین گوردیمر (Nadine Gordimer)
- ۱۹۹۳ - تونی مورسیون (Toni morrison)
- ۱۹۹۶ - ویسلاوا زیمبورسکا (Wislawa szymborska)

پی‌نوشت‌ها:

۱. «فمینیست‌های متفکر»، اصطلاحاً به افراد روشنفکر فمینیست اطلاق می‌گردد که بر اساس فلسفه و منطق، درصدد پیشبرد اهداف خود هستند.
۲. این جامعه را به نام بهشت (عدن) فمینیست می‌نامند (Eden Feminist)
- Shasli و The Dilemma of the woman writer Deshpande
۳. وضع دشوار نویسندگان زن؛ نوشته شاسلی دش پاندی.

